

د نبالة تأثر حافظ از سعدی

منوچهر مرتضوی

و :

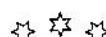
عیبی نباشد از تو که بر ما جفا رود
مجنون از آستانه لیلی کجا رود
ظاهرآ غزل حافظ تحت تأثیر این دو غزل سعدی سروده شده است و باید توضیح
اضافه کرد که دو غزل سعدی یکی در عبرت و اعتبار و یوفای دنیا و لزوم مهر و صفا و
نیکو کاری و دیگری در تحقیق و تغزل ساده (که این دو مضمون دو مضمون کلی و
درجه اول غزلیات سعدی بشمار می‌رود) است و حافظ چاشنی معنویت و صفاتی طبع و زندگانی
عارفانه بمقامین ساده و لطیف غزل شیخ بزرگوار افزوده جمال شاهد غزل را بعد کمال
رسانده است ، و این شیوه ایست که حافظ شیراز در اغایب اقتضاهای خود از دیگران بکار
بسته . مناسبتهای فیزیکی از ایات غزل حافظ و غزل دوم سعدی میتوان پیدا کرد .

قس، س :

حیف آیدم که پای همی بر زمین نهی
کاین پای لایق است که بر چشم مارود
ای آشنا کوی محبت صبور باش
بیداد نیکوان همه بر آشنا رود

ح :

بر خاک راه بار نهادیم روی خویش



حافظ :

هر گز نمش توازلو حدل و جان نرود

سعدی :

هر که را باغچه هست بیستان نرود
هر که مجموع نشستست پریشان نرود
احتمالاً غزل حافظ تأثیری از غزل سعدی دارد ، قس :

س :

که گرش سر یرو داز سر ییمان نرود
برو ایخواجه که ایندود بدرمان نرود
نفس بر سنگ نبشنست بطفان نرود

صفت عاشق صادق بدرستی آنست
بنصیحتگر دل شیفته میباید گفت
بلامت نبرند از دل ما صورت عشق

ح :

هر گز از باد من آن سرو خرامان نرود
بجفای خلک و غصه دوران نرود
تا ابد سر نکشد و ز سر پیمان نرود

هر گز نمش توازلو حدل و جان نرود
ازدماغ من سر گشته خیال دهن
در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند

گر رود از بی خوبان دل من معدود است
درد دارد چه کند کن بی درمان نرود

حافظ :

بر سر آنم که گر ز دست بر آید
دست بکاری زنم که غصه سر آید

سعدی :

امیدوار چنانم که کار بسته بر آید
وصال چون بسرآمد فراق هم بسرآید
با وجود اختلاف وزن توجه حافظ بغل سعدی قطعی بنظر میآید، قس :

س :

امیدوار چنانم که کار بسته بر آید
وصال چون بسرآمد فراق هم بسرآید (۱)

ح :

بر سر آنم که گر ز دست بر آید
دست بکاری زنم که غصه سر آید
ایضاً، س :

گرم حبات بهاند نهاند این غم و حسرت
و گر نمیرد بلبل درخت گل بپرآید

ح :

بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر
باغ شود سبز و شاخ گل بپرآید (۲)

حافظ :

اگر آن طایر قدسی ز درم باز آید
عمر بگذشته بپیرانه سرم باز آید

سعدی :

ساعتی کر درم آن سرو روان باز آمد
راست گوئی بتن مرده روان باز آمد

و :

کاروانی شکر از مصر بشیراز آید
اگر آن بار سفر کرده ما باز آید

و :

۱- ایضاً بسنجید مضمون این بیت سعدی را بامضیون مطلع غزل مشهور حافظ:

در سید مزده که ایام غم نخواهد ماند
چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند

۲- ایضاً قس با بیتی از غزل دیگر حافظ :

گر بهار عمر باشد باز بر طرف چمن
چتر گل بر سر کشی ای مرغ خوشخوان غم مخورد

اگر آن عهدشکن با سر میثاق آید
جان رفست که با قالب مشتاق آید
با احتمال قریب بیقین طبع خواجه شیراز بر انر خواندن این سه غزل سعدی آماده
سرودن غزل بالا شده است؛ گندشه از مطالع که قریب المضمونند قس :

س :

پیر بودم ز جفای فلک وجود زمان
باز پیرانه سرم عشق جوان باز آمد (۱)

ح :

اگر آن طاپر قدسی زدرم باز آید
غم بگندشه پیرانه سرم باز آید
ایضاً، س :

اگر آن یار سفر کرده ما باز آید
کاروانی شکر از مصر بشیراز آید
ح :

گر بیینم که مه نو سفرم باز آید
کوس نو دولتی از بام سعادت بزم

حافظ :

کسی که حسن و خط دوست در نظر دارد
محقق است که او حاصل بصر دارد

سعدی :

مگر کسی که دل از سنگ سخت تر دارد
کس این گند که دل از یار خوش بردارد؛
با وجود اشتراك وزن و قافیه وردیف تصور نمی شود خواجه شیراز در موقع سرودن
غزل شیوای خود باین غزل لطیف شیخ نظری داشته باشد.

حافظ :

اگر دوم ز پیش فتها بر انگیزد
ور از طلب بنشیم بگینه بر خیزد

سعدی :

دو چشم مست تو کن خواب صبح بر خیزند
هزار فته بهر گوشه بر انگیزند
تأثر حافظ از سعدی در این غزل محتمل است؛ قس مطالع دو غزل را؛ ایضاً قس :

س :

۱ - ایضاً قس با این دو بیت حافظ :
بیرانه سرم عشق جوانی بسر افتاد
وان راز که در دل بنهمتم بدرو افتاد
باشند عهد شباب آمده بودش بخواب
و شاهد عهد شباب آمده بودش بخواب

رضا بحکم هذا اختیار کن سعدی که شرط نیست که بازور مند بستیزند

ح:

بر آستانه تسلیم سو به حافظ
ایضاً مقایسه کنید غزل حافظ را با غزل دیگر سعدی بمطلع:
هشیار کسی باید کز عشق پرهیزد
بخصوص مقایسه کنید این ایات را:

س : هشیار کسی باید کز عشق پرهیزد . . . الخ

ح :

فراز و شیب یا بان عشق دام بلاست
ایضاً، س :

بی بخت چه فن سازم تا برخورم ازوصلت؟
بیما یه زبون باشد هر چند که بستیزد

ح : بر آستانه تسلیم سر به حافظ . . . الخ

ایضاً، س :

نا دل بتو پیوستم راه همه در بستم
جائی که تو بنشینی بس فته که برخیزد

ح :

اگر روم ذ پیش فتها بر انگیزد

حافظ :

اگر بیاده مشکین دام کشد شاید

سعدی :

فراق را دلی از سنگ سخت تر باید

و :

مر و بخواب که خوابت ذ چشم برباید
احتمالاً خواجہ بزرگوار در سرودن غزل خود باین دو غزل شیخ سعدی توجه داشته است، قس :

س (از غزل اول) :

بکش چنانکه توانی که بندم را نرسد
خلاف آنچه خداوند گار فرماید

س (از غزل دوم):

مکر مطاؤعت دوست ، تا چه فرماید

چرا و چون نوسد درد منه عاشق را

ح :

من آن کنم که خداوند گار فرماید

جهانیان همه گر منع من کنم از عشق

ایضاً، س (سعدی از غزل دوم):

که شرم داشت که خورشید را بیاراید

زنمش روی تومشاطه دست باز کشید

ح :

چه حاجتست که مشاطه ات بیاراید

ترا که حسن خداداده است و حجله بخت

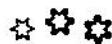
سعدي غزالی دیگر باین وزن و قافیه دارد

حسن دلبر من هبیج در نمیاید

جز این دقیقه که با دوستان نمیاید

ولی با وجود اشتراك وزن و قافیه ، احتمال هیچگونه تأثیر و تأثیری بین ایندو

غزل نمیرود .



ح :

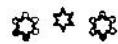
گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید

سر مست اگر در آنی عالم بهم بر آید

س :

خاک وجود ما را گرد از عدم برآید

جز اشتراك وزن و نزدیکی قافیه تأثر دیگر بنظر نمیرسد



حافظ :

ذ خاتمی که دمی کم شود چه غم دارد

دلی که غیب نمایست و جام جم دارد

سعدي :

اگر چراغ بصیرد صبا چه غم دارد

تر از حال پریشان ما چه غم دارد

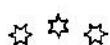
غزل سعدی دارای ردیف «لجه غم دارد» و غزل حافظ مردف بردیف «دارد»

است و «چه غم» که جزو ردیف غزل سعدی است در مطلع غزل حافظ قافیه واقع شده

است . وزن دو غزل بفرز یکی است ولی جز احتمال توجه حافظ بفرز سعدی در

انتخاب وزن غزل و قافیه و ردیف «چه غم دارد» (در مطلع غزل) تأثر دیگری

بنظر نمیرسد .



حافظ :

اللَّهُ كَهْ دَرْ مِيَكَدَهْ بازْ است
زان رو که مرا بدر او روی نیاز است
سعدي :

متقلب درون جامه ناز
چه خبر دارد از شبان دراز ؟ (۱)
اگرچه ظاهراً جز در قافیه شباhtی بین دو غزل بنظر نمیرسد ، یعنی وزن دو غزل مختلف و یکی دارای ردیف و دیگری بی ردیف است ، ولی بطن قریب بیقین خواجه شیراز در غزل خود از غزل حاضر سعدي متأثر بوده است . قس :

ح :

باردل مجنون و خم طرة لیلی
رس :
رخساره محمود و کف پای ایاز است

دست مجنون و دامن لیلی
ایضاً قس ، ح :

تا دیده من بر رخ زیبای تو باز است
چه توان کرد با دو دیده باز
که فرو دوختند دیده باز
بر دوخته ام دیده چو باز از همه عالم
س : جهد کردم که دل بکس ندهم
مگر از شوخی تندروان بود
مهتر از همه اشتراك مضمون کلی دو غزل است و مضمون « تحمل جور و جفای
معشوق لازمه عشق است » در هر دو غزل با تعبیرات مختلف و واحد بچشم میخورد ، قس :

ح :

وزما همه بیچارگی و عجز و نیاز است
رخساره محمود و کف پای ایاز است
تا دیده من بر رخ زیبای تو باز است
از قبله ابروی تو در عین نیاز است
از وی همه مستی و غرورست و تکبر
بار دل مجنون و خم طرة لیلی
بر دوخته ام دیده چو باز از همه عالم
در کعبه کوی تو هر آنکس که بیاید

س :

۱- مرحوم ادب نیشاپوری استقبال و تضمینی بس لطیف ازین غزل سعدي شیراز دارد بمطلع :
دل بزلف تو رفت و نامه باز
چکنند خسته بود و راه دراز

که دو بایان آن کوید :
 بشنو از ادب نیشاپور
هر که دابا کل آشنایی هست

نفر شعری ذ سعدي شیراز
کو برو با جفای خار بساز

خانه گو با معاشران برداز
کو برو با جفای خار بساز
ای که دل میدهی بتیر انداز
گر اهانت کنند و گر اعزاز
دست مجنون و دامن لیلی
پارسائی که غیر عشق چشید
هر که را با گل آشنایی بود
سپرت می بیاید افکند
هر چه بینی ز دوستان کرمست
دوی محمود و خاکبای ایاز

این غزل سعدی نیز باید مورد توجه قرار گیرد :

ای بخلاق از جهان ممتاز
چشم خلقی بروی خوب تو باز
احتمال تأثر حافظ از، این غزل سعدی بسیار ضعیف است ، قس :

س : چشم خلقی بروی خوب تو باز
ح : تا دیده من بر رخ زیبای تو باز است
ایضاً ، س :

کس نگوید در آتشم مگداز
گر بگریم چو شمع معذورم
ح :

ای مجلسیان سوز دل حافظ مسکین
ادیب نیشا بوری اگر چه تصریح باستقبال غزل اول کرد هولی به این غزل سعدی
نیز سخت نظر داشته است .

ایضاً غزل لطیف حافظ بمطلع :

حال خونین دلان^۲ که گوید باز
وز فلك خون خم که جوید باز
با دو غزل مذکور از سعدی هموزن است ولی هم قافیه نیست (قافیه : گوید ، جوید - ردیف
: باز) و مورد تأثیری از سعدی در آن بچشم نمیخورد . اما در دو غزل دیگر حافظ
بسطالع :

هزارشکر که دیدم بکام خویشت باز
زروی صدق و صفا گشته با دلم دمساز

و :

منم که دیده بدیدار دوست کردم باز
چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز
مضامینی شبیه مضامین دو غزل سعدی بنظر میرسد که نظر بکلیت مضامین و با توجه
باینکه قوافی منتخبه متناسب و مستلزم این مضامین است نگارنده این شbahت مضامین را
از باب تصادف و توارد میشمارد نه از باب تأثر . قس :

ح : (از غزل اول)

روندگان طریقت ره بلا سپرند
و : (از غزل دوم)

زمشکلات طریقت عنان متاب ایدل
س : (از «ای بخلق...»)

آرزومند کمه را شرطست
ایضاً، ح : (از غزل اول)

چه گوییم که ز سوز درون چه می بینم
س : (از «ای بخلق»)

می نگفتم سخن در آتش عشق
ایضاً، ح : (از غزل اول)

بدین سپاس که مجلس منور است بد وست
س : (از «متقلب درون»)

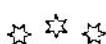
هر که را با گل آشنائی بود
ایضاً، ح : منم که دیده بدیدار دوست کردم باز ...

س : ... چشم خلقی بروی خوب تو باز
ایضاً قصد پاسخگوئی بسعده در این بیت حافظه محتمل است :

ح : (از غزل اول)

غرض کرشمه حسنست و نه حاجت نیست
س : (از «متقلب درون»)

دست مجنون و دامن لیلی



حافظ :

چو بر شکست صبا زلف عنبر افشا نش

سعده :

زینهار از دهان خندانش

و :

خوشت درد که باشد امید در ما نش

غزل حافظ با غزل دوم سعدی هموزن و قافیه است ولی با غزل اول سعدی فقط

رفیق عشق چه غم دارد از نشیب و فراز

که مرد راه نیند بشد از نشیب و فراز

که تعامل کند نشیب و فراز

زادشک پرس حکایت که من خیم غماز

تا نگفت آب دیده غماز

گرت چو شمع جفا ای رسد بسوذ و بساز

گو برو با جفا ای خار بساز

ایضاً، ح : منم که دیده بدیدار دوست کردم باز ...

س : ... چشم خلقی بروی خوب تو باز

ایضاً قصد پاسخگوئی بسعده در این بیت حافظه محتمل است :

جمال دولت محمود را بزلف ایاز

روی محمود و خاک یا ایاز

به رشکسته که پیوست تازه شد جانش

واتش لعل و آب دندانش

در از نیست بیابان که هست بایانش

غزل حافظ با غزل دوم سعدی هموزن و قافیه است ولی با غزل اول سعدی فقط

در قافیه اشتراك دارد. بنظر میرسد حافظ در سر، دن غزل خود توجهی بایندو فرل سعدی داشته است، قس :

ح :

جمال کعبه مگر عذر رهروان خواهد
که جان زنده دلان سوخت در بیا باش

قس :

ساربانا جمال کعبه کجاست
که بمردم در بیابانش

و :

ز کعبه روی نشاید بنا امیدی تافت
کمینه آنکه بعیریم در بیابانش
نگارنده تردیدی ندارد که بیت الغزل «جمال کعبه مگر عذر رهروان خواهد» با توجه
به مضمون بیت «ساربانا جمال کجاست» سروده شده و اتحاد مضمون دو بیت و
بکار رفتن ترکیب «جمال کعبه» در شعر هر دو استاد احتمال توارد را تقریباً منتفی میسارد.
ایضاً در این دو بیت توافق مضمونی بنظر میرسد:

قس :

باغبان گر به بیند این رفتار
سر و بیرون کند ز بستانش

ح :

زمانه از ورق گل مثال روی تو بست
ولی ز شرم تو در غنچه کرد پنهانش



حافظ :

پرداز من قرار و طاقت و هوش
بت سنگین دل سیمین بنا گوش

سعدی :

قیامت باشد آن قامت در آغوش
شراب سلبیل از چشم نوش

و :

یکی را دست حسرت بو بنا گوش
محتملاً خواجه را در انتخاب این وزن و قافیه تأثیری از دو غزل سعدی بوده است
ولی در غزل حافظ تأثیری از مضماین سعدی بنظر نمیرسد



حافظ :

که آن شکاری سر گشته را چه آمد پیش

دلم رمیده شد و غافلم من درویش

سعدی :

گرم قبول کنی و در برانی از بر خویش نگردم از تو و گر خود فدا کنم سرخویش
وزن دو غزل یکیست ولی در غزل سعدی « خویش » ردیف و « برو سرو ... »
قاویه است در حالیکه « درویش و پیش و خویش و ... » قاویه غزل حافظ میباشد. احتمال
میرود که حافظ در این غزل توجهی به غزل سعدی داشته است . قس :

قس :

دگر بشم در افتادم از محقر خویش

بعشق روی تو گفتم که جان برافشانم

ح :

چرا که شرم همی آیدم ذ حاصل خویش

بکوی میکده گریان و سر فکنده روم

ایضاً قس ، س :

زهی خیال که من کردہام مصود خویش

تو سر بصحبت سعدی در آوری هیهات

ح :

چهاست در سر این قطره محلاندیش

خيال حوصله بحر می پزد هبهات

ایضاً بین مضمون بیت :

چهاست در سر این قطره محلاندیش

خيال حوصله بحر می پزد هبهات

و :

خرانه بکف آور ذ گنج قارون بیش

بدان کمر نرسد دست هر گدا حافظ

از غزل حافظ و ایيات :

چون بدهست آمدی ایلقاء از حوصله بیش

چون میسر شدی ای در زدریا برتر ؟

خیمه سلطان و آنگاه سرخاک آلد

افسر خاقان و آنگاه سرخاک آلد

:

کابن منم با تو گرفته ره صحراء در پیش

از غزل دیگر سعدی بمطلع :

گردن افراده ام بر فلک از طالع خویش

که با غزل خواجه هم قاویه است مناسبتی بنظر میرسد .

حافظ :

که آن شکاری سر گشته را چه آمد پیش

دلم رمیده شد و غافلم من درویش

سعدی :

گرفته از سر مستی و عاشقی سر خویش
دلی که دید که غایب شدست اذین درویش
وزن و قافیه دو غزل واحد است و تأثیر حافظ از سعدی در این غزل حتمی بمنظور میرسد.

مضمونی که در این چند بیت حافظ :

که آن شکاری سر گشته را چه آمد بیش
که دل بدست کانابرو تیست کافر کیش
چهاست در سراین قطره محال اندیش
گرم بتجربه دستی نهند بر دل ریش

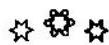
- ۱ دلم رمیده شد و غافلم من درویش
- ۲ چو بید بر سرایمان خویش می ارزم
- ۳ خیال حوصله بحر می پزد هیبات
- ۴ ذ آستین طبیبان هزار خون بچکد

را جمع به « دل » آمده عیناً مقتبس از غزل سعدیست :

گرفته از سر مستی و عاشقی سر خویش
مگر حلال ندارد مظالم درویش
که باز میدهداین دردمدرا دل ریش
دو هفته رفت که از وی خبر نیامد بیش
نه از ملامت بیگانه و نصیحت خویش

- ۱ دلی که دید که غایب شدست اذین درویش
- ۲ بدست آنکه فنا دست اگر مسلمانست
- ۳ دل شکسته مروت بود که بازدهند
- ۴ مه دوهفته اسیر ش گرفت و بندنهاد
- ۵ رمیده که نه از خویشن خبر دارد

برای اینکه مناسبت دو غزل روشنتر شود مقایسه کنید مفهوم بیت « ۱ » حافظ را
با مفهوم بیت « ۱۴ و ۵ » سعدی . ایضاً بسنجد « رمیده » را در بیت « ۱ » حافظ و بیت
« ۵ » سعدی و « کافر کیش » را در بیت « ۲ » حافظ با « اگر مسلمانست » در بیت « ۲ »
سعدی . در ایات دیگر دو غزل نیز که در بالا نقل نشده است مناسبتهای نظیر « مژه شوخ »
و « شوخی » و « نوش و نیش » بمنظور میرسد که خالی از احتمال توارد نیست .



حافظ :

که تا چو بلبل بیدل کنم علاج دماغ

سحر بیوی گلستان شدم دمی در باغ

سعدی :

بر خیز تا تفرج بستان کنیم و باغ
چون دست میدهد نفسی موجب فراغ
ظاهرآ جزا شتراک قافیه مناسبتی دیگر بین دو غزل نیست . ولی پاره ای شباهتهای
مضمونی را در این دو غزل نمی توان ندیده گرفت :

- ۱ - مضمون کلی دو غزل تنبیه و اعتبار و توصیه با غتنام فرصت است . اگر چه این
تبیه و اعتبار در غزل سعدی صریحتر و در غزل حافظ پوشیده تر و شاعرانه تر است .

۲ - مصraig اول بیت مطلع در هر دو غزل دارای مضمون و مفهوم واحد است
 ۳ - بدلاً بستن « لیس علی الرسول الابلاغ » در آخرين بیت هر دو غزل جالب توجه است :

س :

گر بشنوی نصیحت و گر نشنوی جصدق
 ح :

نشاط و عیش و جوانی چو گل غنیمت دان
 که حافظاً نبود بر رسول غیر بلاغ
 در هر صورت نمی توان مناسبات مذکوره را بدون اعتناء باحتمال توارد و تصادف
 دلیل تأثیر حافظ از سعدی محسوب داشت .

✿ ✿ ✿

حافظ :

اگر بکوی تو باشد مرا مجال وصول
 رسد بدولت وصل تو کار من باصول
 سعدی :

من ایستاده ام اینک بخدمت مشغول
 مرآ از آنچه که خدمت قبول یانه قبول
 و :

نشسته بودم و خاطر بخویشتن مشغول
 در سرای بهم کرده از خروج و دخول
 احتمال تأثیر خواجه از دو غزل سعدی بسیار قویست ، قس :

ح :

چه جرم کردہ ام ایجان و دل بحضورت تو
 که طاعت من بیدل نمیشود مقبول
 س : من ایستاده ام اینک ... قبول یا نه قبول
 ایضاً ، ح :

خرابتر ز دل من غم تو جای نیافت
 که ساخت در دل تنگم قرار گاه نزول
 س :

مرا گناه خودست از ملامت تو برم
 که عشق بارگران بود من ظلم و جهول
 توجه سعدی با آیه مبارکه « ان اعترضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین
 ان يعذلها و اشفقن منها و حملها الانسان ازه کان ظلوماً جهولاً » (۱) مسلم است
 و تصور میروند توجه حافظ نیز با این آیه و مضمون آن در بیت بالا حتی باشد . البته باید
 در نظر داشت که « دل من » در شعر خواجه گنایه از « دل بشر » است چنانکه در بیت

دیگر حافظ نیز مقصود خاتمی از «من» همان «انسان حامل امانت الهی» است :
آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه کار بنام من دیوانه زدند (۱)
ایضاً ، ح :

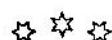
رموز عشق مکن فاش پیش اهل عقول
بدرد عشق بساز و خوش کن حافظ
س :

مگر کسیکه بود در طبیعتش مجبول
طريق عشق بگفتن نمیتوان آموخت
و :

که دیگرم متصور نمیشود معقول
چنان شدست که فرمان هامل معزول
چنان تصویر ممحون در خیال منست
حدیث عقل در ایام پادشاهی عشق
ایضاً ، ح :

فراغ برده زمن آن دو رگس دعنا
قرار برده زمن آن دو رگس دعنا
س :

خضیب و نرگس مستش بجادوئی مکحول
خمار در سرو دستش بخون هشیاران



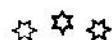
حافظ :

بیا که بوی ترا میرم ای نسیم شمال
شمیت روح وداد و شمت برق وصال
سعدهی :

جزای آنکه نگفتهیم شکر روز وصال
شب فراق نخفیم لاجرم ز خیال
تأثر خواجه از شیخ در این غزل قطعی بنظر میرسد . قس :

که نیست صیر جمیلم ذ اشتیاق جمال
احادیاً بجمال العجیب قف و انزل
س :

که دیده سیر نمیگردد از نظر بجمال
بدار یکنفس ای قائد زمام جمل



حافظ :

۱- این مضمون سخت مورد توجه حافظ است و ایات زیر از خواجه متن ضمن همین مضمون است :
مردانه «من» و «بارغماد» هیهات
سینه تذک «من» سلطان از ل «گنج غم عشق» به «ما» داد
تا روی دوین منزل ویرانه نهادیم

بغير از آنکه بشددین و دانش از دستم
بیا بگو که ذعشت چه طرف بر بستم

سعدی :

بخاکپای عزیزت که عهد نشکستم
ذ من بریدی و با هیچکس نپیوستم
حافظ مصراع اول مطلع غزل سعدی را در بیت دوم غزل خود عیناً تضیین کرده است :
اگر چه خرم عمرم غم تو داد بیاد بخاکپای عزیزت که عهد نشکستم

☆ ☆ ☆

حافظ :

دوش بیماری چشم تو ببرد از دستم
لیکن از لطف لبت صورت جان می بستم

سعدی :

من خودای ساقی ازین شوق که دارم مستم
تو بیک جرعة دیگر بیری از دستم
تأثر حافظ از سعدی قطعی بنظر میرسد . قس :

ح : دوش بیماری چشم تو ببرد از دستم
س : تو بیک جرعة دیگر بیری از دستم

ایضاً ، ح :

عشق من با خط مشکین تو امروزی نیست
دیر گاهیست کز بن جام هلالی مستم

س :

پیش از آب و گل من در دل من مهر تو بود
با خود آوردم از آنجانه بخود بپوستم

ایضاً ، ح :

از تبات خودم این نکته خوش آمد که بجور
در سر کوی تو از پای طلب نشتم

س :

دائماً عادت من گوشه نشستن بودی
تا تو بر خاسته از طلب نشتم

ایضاً ، ح :

بوسه بر درج عقیق تو حلالست مرا
که بافسوس و جفا مهر وفا نشکستم

س :

تو ملولی و مرا طاقت تنهائی نیست
تو جفا کردی و من عهد وفا نشکستم

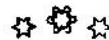
☆ ☆ ☆

حافظ :

خيال نقش تو در کارگاه دیده کشیدم
 بصورت تو نگاری ندیدم و نشنیدم

سعدی :

دو هفته میگذرد کان مه دوهفته ندیدم
بجان رسیدم از آن تا بخدمتش نرسیدم
جز اشتراک وزن و قافیه شباhtی بین دو غزل بنظر نمیرسد .

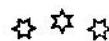


حافظ :

تو همچو صبحی ومن شم خلوت سحرم
تبسمی کن و جان بین که چون همی سرم

سعدی :

یک امشبی که در آغوش شاهد شکرم
گرم چوعود بر آتش نهند غم نخورم
ابن دو غزل دروزن و قافیه مشترکند ولی شباhtت مضمونی بین دو غزل بنظر نمیرسد



حافظ :

در خرابات مغان گرگندر افتاد بازم
حاصل خرقه و سجاده روان در بازم

سعدی :

از تو با مصلحت خویش نمی پردازم
همچو پروازه که میسوزم و در پروازم
و :

نظر از مدعیان بر تو نمی اندازم
تا نگویند که من با تو نظر می بازم
احتمال تأثیر حافظ از دو غزل سعدی بسیار ضعیف است . قس :

ح :

صحبت خور نخواهم که بود عین قصور
با خیال تو اگر با دگری پردازم
س : از تو با مصلحت خویش نمی پردازم
و :

چند گفته‌ند که سعدی نفسی باز خود آی
گفتم از دوست نشاید که بخود پردازم
ایضاً ، ح :

همچو چنگ اربکناری ندهی کام دلم
از لب خویش چونی یک نفسی بنوازم
س :

همچو چنگم سرتسلیم واردات در پیش
تو بهر ضرب که خواهی بزن و بنوازم
ایضاً در بیتی از غزل حافظ احتمال پاسخگویی بشعر سعدی میرود :

س :

ماجرای دل دیوانه بگفتم بطیب
که همه شب در چشم است بفرکرت بازم : ح

ماجرای دل خون گشته نگویم با کس

☆ ☆ ☆

حافظ :

چهل سال بیش رفت که من لاف میز نم
کنر چاکران پیر مغان کمترین هنم : سعدی

گر تیغ بر کشد که محبان همی زنم
اول کسیکه لاف محبت زند منم
با حتمال قوی حافظ در انتخاب این وزن و قافیه و پاره‌ای مضامین بغازل سعدی نظر
داشته است . قس :

س : گر تیغ بر کشد که محبان همی زنم
اول کسیکه لاف محبت زند هنم

ح : چهل سال بیش رفت که من لاف میز نم
کنر چاکران پیر مغان کمترین هنم
ایضاً ، قس : س :

من مرغ زیر کم که چنان خوش او فنا د
در قید او که یاد نماید نشیمنم

ح : شهباز دست پادشهم این چه حالتست
با این لسان عذب که خامش چو سو سنم

☆ ☆ ☆

حافظ :

بعز گان سیه کردی هزار آن رخنه در دینم
بیا کنر چشم بیمارت هزاران دود بر چینم : سعدی

ز دستم بر نمیخیزد که یکدم بیتو بشیم
بجز رویت نمیخواهم که روی بیچکس بینم
احتبال تأثر حافظ از سعدی در این غزل قویست . قس :

س : ز دستم بر نمیخیزد که یکدم بی تو بشیم . . .

ح :

الای همنشین دل که یارانت برفت از یاد
مرا روزی مباد آندم که بی یاد تو بشیم